

جهت‌گیری سیاست‌ خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۳۳

- دکتر ابراهیم منقی (۱)

چکیده

جهت‌گیری سیاست‌ خارجی هر کشور با توجه به اهداف آن واحد سیاسی شکل می‌گیرد. اهداف سیاسی کشورها نیز با مؤلفه‌های دیگری از جمله ایدئولوژی نظام سیاسی، قدرت ملی و موقعیت ژئوپلیتیکی آن ارتباط دارد. کشورها از روش‌های مختلفی بهره می‌جویند تا بتوانند «منافع ملی» و «اهداف ملی» خود را تامین نمایند. بنابراین باید جهت‌گیری و نقش ملی را روشهایی برای نیل به اهداف تلقی نمود.

ضرورت‌های دست‌نشاندهی در سیاست‌ خارجی ایران ایجاب می‌کرد تا جهت‌گیری سیاست‌ خارجی ایران در چارچوب الگوی «اتحاد و ائتلاف» با غرب تنظیم گردد. الحاق به پیمان بغداد و پیمان سنتو در همین راستا بود. جهت‌گیری یاد شده، سطح روابط ایران و آمریکا در عرصه‌های نظامی، دفاعی و امنیتی را افزایش داد و منجر به افزایش وابستگی ایران به ساختارهای غرب گرا گردید و در نتیجه این فرآیند، «الگوهای آمریکا محور» در رفتار سیاست‌ خارجی نمایان گردید. امام خمینی (ره) در سخنرانیهای خود نسبت به روند یاد شده اعتراض نمودند. جنبش ۱۵ خرداد را باید واکنش رهبران دینی ایران در برابر الگوهای غرب گرا دانست. این روند منجر به اعتراض ثانویه رهبران دینی در ارتباط با ماجرای کاپیتولاسیون گردید.

با توجه به پیوستگیهای سیاست‌ خارجی و امنیتی ایران و ایالات متحده، زمینه برای ارایه «دکترین نیکسون» در سال ۱۹۶۹ فراهم شد. در چارچوب دکترین نیکسون ایران نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» را ایفا نمود. این روند تا سال ۱۹۷۹ و دوران پیروزی انقلاب اسلامی تداوم یافت. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جهت‌گیری و نقش ملی ایران در عرصه سیاست‌ خارجی متحول و دگرگون شد.

مقدمه

جهت‌گیری سیاست‌ خارجی کشورها و واحدهای سیاسی، عمدتاً تحت تاثیر مقولاتی از جمله «قدرت ملی»، «ماهیت نخبگان سیاسی»، «سطح انگیزش ملی» و نوع «رسالت منطقه‌ای و جهانی» مقامات عالی و رهبران نظام سیاسی قرار دارد. طبیعی است که مؤلفه‌های دیگری نیز بر جهت‌گیری سیاست‌ خارجی و الگوی رفتاری کشورها، تاثیراتی را بر جای خواهد گذاشت. اما ضریب و نقش تاثیر گذار آنان بر مواضع و نوع رفتار سیاسی و احدهای ملی محدود خواهد بود.

به طور مثال می‌توان از ماهیت قدرت در نظام بین الملل و همچنین ویژگیهای ساختاری آن صحبت نمود. مؤلفه‌های یاد شده به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر رفتار سیاسی و کارکرد کشورها در نظام منطقه‌ای و بین المللی تاثیراتی را بر جای خواهد گذاشت. اما این پارامترها به تنهایی نمی‌تواند در مواضع بنیانی و جهت‌گیری سیاست‌ خارجی کشورها دخالت نموده و منشا اثر گردند.

در این روند باید «ماهیت دولت» را به عنوان عنصر تعیین کننده‌ای در مواضع و اهداف سیاست‌ خارجی هر کشور مورد ملاحظه قرار داد. زیرا مختصات و ماهیت دولتها با رسالت جهانی و ایدئولوژی آنان کاملاً مرتبط و هماهنگ می‌باشد.

به طور مثال، دولت انقلابی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تحت تاثیر ایدئولوژی انقلاب، رهبران انقلاب و سایر مؤلفه‌های مربوط به تحول انقلابی می‌باشد. «کرین برنتون» در کالبد شکافی مقایسه‌ای انقلابات، برای تمامی آنان دورانهای تاریخی مشخص را بیان داشته و شکل‌گیری آن را امر اجتناب‌ناپذیر دانسته است. (۲)

در حالی که برخی از ویژگیهای تاریخ و فرهنگ سیاسی کشورها بر نوع رفتار و عملکرد دولتها انقلابی، تاثیر برجای می‌گذارد. بنابراین دولتها انقلابی نیز بر اساس متغیرها و مؤلفه‌های داخلی و درون ساختی، الگویی خاص و منحصر به فرد را در رفتار سیاست‌ خارجی خود دارا خواهند بود.

ماهیت «دولت‌های کودتا» را نیز به همین گونه می‌توان مورد تحلیل قرار داد. این گونه دلوتها عموماً دارای منشا خارجی و برون ساختاری می‌باشند. چنین وضعیتی را حتی می‌توان در رابطه با دولت‌های رادیکال عربی که بر پایه ناسیونالیسم عربی شکل گرفتند و در صدد تغییر وضع موجود بودند، مورد توجه قرار داد.

دولت‌های کودتا، عمدتاً دارای منشا خارجی می‌باشند. ممکن است برخی از چنین دولت‌هایی فاقد منشا اولیه برون ساختاری باشند، اما به تدریج سطح وابستگی و هماهنگی آنان با «دولت‌حامی» افزایش خواهد یافت. چنین وضعیتی در رابطه با کارکرد منطقه‌ای «طالبان» و جهت‌گیری سیاست خارجی دولت طالبان در افغانستان نیز قابل بررسی و مشاهده می‌باشد. نکته دیگر اینکه بین جهت‌گیری سیاست خارجی «دولت کودتا» با رفتار و جهت‌گیری «دولت‌حامی» همبستگی مثبت وجود دارد.

بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که بسیاری از مؤلفه‌های سیاست خارجی «دولت کودتا»، فاقد ماهیت و جلوه‌های درون‌زا می‌باشند. به همین دلیل است که «گازپوروسکی» در تبیین ماهیت دولت ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد، از عبارت «دولت دست‌نشانده» استفاده نموده است. (۳)

از آنجایی که هر واژه‌ای بار مفهومی خاص خود را دارا می‌باشد، از این رو حوادث تاریخی، چگونگی جابه‌جایی طبقاتی، سطح تحریک اجتماعی و میزان دگرگونی‌های شکل گرفته در هر جامعه‌ای، بر ماهیت دولت تأثیر بر جای می‌گذارد. ماهیت نظام حکومتی نیز به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر جهت‌گیری سیاست خارجی واحدهای سیاسی تأثیر بر جای خواهد گذاشت.

اگر فرآیند یاد شده را در رابطه با تحولات ساختاری ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد بررسی قرار دهیم، به این جمع بندی می‌رسیم که در شرایط و دوران زمانی بعد از کودتا، روابط دست‌نشانده‌گی یا وابستگی همه جانبه بین «حامی» (ایالات متحده آمریکا) و «پیرامون» (حکومت شاه و دولت زاهدی) ایجاد شده است. متعاقب این امر، حکومت شاه به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه ایفای نقش نموده است. (۴)

روند یاد شده در دوره‌های زمانی مختلف دارای ابعاد و کارکرد نسبتاً متفاوت و غیر همسانی بوده است. اما ماهیت دولت و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در این مقطع زمانی تغییر چندانی نکرده است. آمریکایی‌ها در این دوران «استقلال» و «حاکمیت ملی» ایران را با توجه به منافع و اهداف استراتژیک خود پیگیری می‌کردند. به عبارت دیگر شکل‌گیری کودتا بر علیه حکومت دکتر مصدق نیز به همین دلیل انجام پذیرفت. جنگ سرد، تعیین کننده منطق رفتاری آمریکا با واحدهای پیرامونی و نوع واکنش مقامات آن کشور در رابطه با اتحاد شوروی بوده است. به طور کلی باید جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بر اساس چنین مؤلفه‌هایی تحلیل نمود.

در این مقاله، تلاش خواهد شد تا «جهت‌گیری سیاست خارجی ایران» به گونه‌ای کلاسیک مورد بررسی قرار گیرد. این امر بر اساس بررسی «ماهیت دولت» ایران در دوران بعد از کودتا، مؤلفه‌های ساختاری نظام بین الملل، چگونگی توزیع قدرت در سیستم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی انجام خواهد پذیرفت. طبیعی است که چنین روندی بر اساس نوع تهدیدات قابل تصور برای حکومت ایران و ایالات متحده آمریکا در طی سال‌های ۵۷-۱۳۳۲ و همچنین نقش ملی در حوزه سیاست خارجی، مورد توجه واقع می‌شود.

فرضیه مقاله حاضر بر این امر تأکید دارد که سیاست خارجی ایران در طی این دوران بر اساس «سمت‌گیری مبتنی بر اتحاد با غرب» شکل گرفته است. طبعاً این امر واکنش به سمت‌گیری «موازنه منفی» در سیاست خارجی مصدق تلقی می‌گردد.

با توجه به نوع جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در مقطع زمانی مورد بحث، باید «نقش ملی» ایران در طی این دوران و بویژه از زمان شکل‌گیری «پیمان سنتو»، بر اساس الگوی «رهبر منطقه‌ای» مورد مطالعه و تحلیل قرار داد.

بررسی جهت‌گیریهای سیاست خارجی

اساسی‌ترین برون‌داد رفتار و سیاست خارجی کشورها را باید بر مبنای سمت‌گیری و «جهت‌گیری»، (Orientation) آن، مورد ادراک و مطالعه قرار داد. البته سایر موضوعات همانند «تصمیم‌گیری»، (Decision Making)، «اقدامات»، (Action)، و ابزارهای سیاست خارجی بویژه «دیپلماسی»، «مذاکره» و «چانه زنی» را باید از جمله سایر برون‌دادها در روند سیاست خارجی کشورها تلقی نمود.

با مطالعه «برونداهای»، (Otu puts) یاد شده، می‌توان به این جمع بندی رسید که جایگاه و اولویت مقوله سمت‌گیری در سیاست خارجی، بیش از سایر موارد و موضوعات می‌باشد. به طور کلی، برای تحلیل سیاست خارجی، بیش از سایر موارد و موضوعات می‌باشد. به طور کلی، برای تحلیل سیاست خارجی هر کشور باید مواردی از جمله جهت‌گیری، تصمیم‌گیری، کنش و رفتار عملیاتی را عمده‌ترین برونداهای سیاست خارجی حکومتها تلقی نموده و صرفاً به مطالعه آن مبادرت ورزید.

جهت‌گیریهای سیاست خارجی هر کشور با توجه به اهداف آن واحد سیاسی شکل می‌گیرد. به طور کلی هر گونه «سمت‌گیری»، پاسخی به اهداف نظامهای حکومتی و سیاست خارجی آن می‌باشد. از این جهت می‌توان تاکید داشت که «اهداف سیاست خارجی کشورها»، شرایط روانی لازم جهت تحقق سمت‌گیریها و استراتژیهای سیاست خارجی را فراهم می‌آورد.

برای تحقق «اهداف ملی»، واحدهای سیاسی باید از مطلوبیت ابزاری و سایر مؤلفه‌های تاثیرگذار برخوردار باشند. طبعاً کشورهایی که دارای اهداف جهانی یا منطقه‌ای می‌باشند، با مشکلات و محدودیتهای چندگانه‌ای برای تحقق اهداف خود روبه‌رو می‌شوند. بر این طرف کردن این محدودیتها، باید شبکه ارتباطی و پیوندهای محیطی این گونه واحدهای سیاسی افزایش یابد. ائتلافهایی که قدرتهای بزرگ در دوران بعد از جنگ دوم جهانی به انجام رسانند را باید تلاش جهت افزایش هم‌داری واحدهایی دانست که دارای اهداف ملی مشترک یا همسو می‌باشند. تحلیل گران یاست بین‌الملل بر این اعتقادند که «موازنه‌گری» و «اتحاد» به عنوان مطلوب‌ترین ابزارهای سیاست

خارجی کشورها، جهت تحقق اهداف منطقه‌ای و جهانی آن محسوب می‌گردد.

با مطالعه تاریخی روابط بین‌الملل نیز می‌توان به چنین نتایجی دست یافت. زیرا صرفاً کشورهای توانسته‌اند از مزایای لازم، برای تحقق اهداف جهانی یا منطقه‌ای خود برخوردار شوند که دارای دیپلماسی فعال، الگوهای موازنه‌گر و جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف در حوزه سیاست خارجی باشند.

بدون اتحاد و ائتلاف با سایر واحدهای سیاسی نمی‌توان اهداف ملی را تحقق بخشیده و نتایج مورد نظر را کسب نمود. زیرا در هر دوران تاریخی، برخی از اهداف و منافع یک کشور با تمایلات و منافع برخی دیگر از واحدهای سیاسی هماهنگ می‌باشد. در نتیجه چنین شرایطی، تلاش مشترک برای نیل به اهداف و مطلوبیتهای محیطی فراهم می‌گردد.

در درون سیستم اتحاد و ائتلاف، بازیگران نقش‌های متفاوتی را عهده دار می‌باشند. واحدهایی که از توانمندی ابزاری و قدرت همه جانبه‌ای برخوردارند، به عنوان رهبر ائتلاف و اتحاد تلقی می‌شوند. ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی در برخورد با متحدین خود و در دوران جنگ سرد دارای چنین شرایطی بودند. آنان بخشی از اهداف خود را توسط سایر واحدهای سیاسی تامین می‌کردند. از سوی دیگر متحدین خود را نیز در شرایط خطر و تهدید کشورهای متخاصم، کمک و همیاری می‌نمودند.

بر این اساس می‌توان چنین نتیجه گرفت که «جهت‌گیری سیاست خارجی» متحدین ایالات متحده، «آمریکا محور» بوده، در حالی که جهت‌گیری سیاست خارجی متحدین ابرقدرت دیگر، «شوروی محور» بوده است. در طی دوران جنگ سرد، آمریکا و اتحاد شوروی به عنوان رهبران بلوک‌های قدرت، نقش مؤثری در تعیین جهت‌گیری سیاست خارجی سایر واحدهای سیاسی دارا بوده‌اند.

آلمان نیز در شرایط تاریخی ۱۸۹۰-۱۸۷۱، یعنی در آخرین سالهای صدارت اعظم بیسمارک، نقش موازنه‌گر را در سیستم اروپایی قرن نوزدهم دارا بود. رهبران آلمان با تاثیر گذاری بر جهت‌گیری

سیاست خارجی برخی از واحدها و قدرتهای اروپایی توانستند اقتدار انگلستان را در اروپای اواخر قرن نوزدهم به پایین‌ترین میزان ممکن کاهش دهند. در طی این دوران بیسمارک از سیاست اتحاد و ائتلاف بهره گرفت. هدف وی را می‌توان تحقق شرایطی از جمله «انزوای فرانسه»، «انفعال انگلستان»، «آشتی تدریجی اطریش و روسیه»، «تضعیف همه جانبه عثمانی» و «اقتدار فزاینده آلمان» دانست.

به این ترتیب بیسمارک نیز توانست با بهره‌گیری از سیاست اتحاد و ائتلاف، و ایجاد موازنه‌گری بین قدرتهای بزرگ، اهداف منطقه‌ای و جهانی کشورش را در دوران بعد از «وحدت آلمان» تحقق بخشد، موفقیت بیسمارک ناشی از این امر بود که نامبرده توانست جهت‌گیری سیاست خارجی خود را با بهره‌گیری از استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و در جهت تحقق اهداف جهانی، هدایت نماید. طبعاً کشورهای روسیه، ایتالیا و اطریش نیز جهت‌گیری سیاست خارجی خود را بر اساس اهداف استراتژیک آلمان تنظیم می‌کردند. آنان

بدینوسیله می‌توانستند بخشی از اهداف منطقه‌ای و بین‌المللی خود را تحقق بخشند و به مزایای ناشی از همکاری با آلمان نایل گردند.

طبیعی است که کشورهای کوچک نیز، با توجه به علایق و اهداف خاص خود، دارای جهت‌گیری اتحاد و ائتلاف می‌باشند. برخی از این واحدها، الگوی اتحاد را بر اساس منافع همه جانبه خود و به عنوان تلاشی برای جلوگیری از تجاوز به کشورشان و حفظ تمامیت ارضی خود اتخاذ می‌کنند. طبیعتاً کشورهای عضو ائتلاف نیز در این روند، دارای اهداف و منافع همگونی خواهند بود.

به هر اندازه سطح قدرت ملی کشورها کمتر باشد، جهت‌گیری سیاست‌خارجی آنان به میزان محدودتری با منافع ملی واقعی آنان سازگار است. به همین دلیل جهت‌گیری کشورهای کوچک در حوزه روابط بین‌الملل و سیاست‌خارجی، تابعی از ماهیت و ساخت دولت‌حاکم بر آن کشور می‌باشد. این امر در دوران نظام دو قطبی، جلوه مشخص‌تری داشت. شکل‌گیری جنبش عدم تعهد، چنین روندی را تعدیل نمود. برخی از کشورها در صدد برآمدن تا اهداف خود را بدون همکاری امنیتی فراگیر با قدرتهای جهان تامین نمایند. بر این اساس باید جهت‌گیری عدم تعهد را روند جدیدی در جهت‌گیری سیاست‌خارجی کشورهای کوچک و متوسط دانست.

این کشورها ضمن رعایت قواعد نظام جهانی، خود را درگیر ضرورت‌های مربوط به رقابت دو قطبی در سیاست‌بین‌الملل نکرده بودند. طبیعتاً با فروپاشی نظام بین‌المللی و دگرگونی در ساختار دو قطبی، کشورهای غیر متعهد باید روندهای نوین و جهت‌گیریهای جدید را در حوزه سیاست‌خارجی کشور خود ایجاد نمایند. زیرا جهت‌گیریهای سیاست‌خارجی هر واحد سیاسی، پاسخی به نوع توزیع قدرت در سیستم جهانی و ماهیت رقابت‌بین‌بازیگران اصلی می‌باشد.

«هالستی» از نظریه پردازان و تحلیل‌گران سیاست‌بین‌الملل، ساختار نظام بین‌الملل را به عنوان یکی از عوامل اصلی مؤثر بر سمت‌گیری سیاست‌خارجی دولت‌ها می‌داند. وی بر این اعتقاد است که:

«در نظام دو قطبی دولتهایی که می‌کوشند امنیت‌خود را از راه انزوایابی یا عدم تعهد به دست آورند، عموماً با شکست روبه‌رو می‌شوند. رهبران بلوک، آنها را تا حد دولتهای زیردست تنزل می‌دهند، یا در بعضی موارد نابود ساخته و به سرزمین یا اتحاد خود منظم می‌نمایند... به طور کلی می‌توان نتیجه گرفت که سمت‌گیری‌های بیشتر دولتهای عضو نظام دو بلوکی، چند بلوکی یا سلسله‌مراتبی، بر اساس منافع قدرتهای فرادست تعیین می‌گردد. در قالب فرضیه می‌توان گفت که هر چه نظام سلسله‌مراتبی یا قطبی، منسجم‌تر باشد عرصه انتخاب یا آزادی عمل اعضای ضعیف‌تر نظام، محدودتر است. همچنین فرصت‌های تغییر سمت‌گیری‌ها و نقش‌ها محدودند.» (۵)

همان‌گونه که هالستی تأکید دارد، دولت‌ها عموماً ترجیح می‌دهند تا با الگوها و قواعد ساختاری در نظام بین‌الملل جدال چندانی نداشته باشند. به عبارت دیگر رقابت دولت‌ها با یکدیگر بر اساس مناسبات و قواعد پذیرفته شده به انجام می‌رسد، مورس دوره، چنین رقابتی را مبتنی بر «مبارزه درون سیستمی» مورد تحلیل قرار می‌دهد، در این شرایط، کشورها سمت‌گیری انقلابی را اتخاذ نمی‌کنند، بلکه بر اساس ماهیت‌خود و نوع گرایش‌هایی که به قدرتهای بزرگ نشان می‌دهند، رفتار سیاسی مناسب و جهت‌گیری سیاست‌خارجی مورد نظر را می‌پذیرند.

بررسی جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد

جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را نیز باید بر اساس ضرورت‌های داخلی و بین‌المللی مورد توجه قرار داد. دولت ایران در صدد بود تا اهداف و منافع ملی خود را با تأکید بر ضرورت‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی ایالات متحده تنظیم نماید. ماهیت رژیم ایران و ساخت دولت بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیان‌کننده چنین ضرورت‌هایی بود. با شکل‌گیری کودتا و به قدرت رسیدن دولت نظامی زاهدی، سیاست موازنه منفی مصدق کارکرد خود را از دست داد. به عبارت «هالستی»، باید کودتا را «نماد رفتاری» آمریکا برای نابودسازی جهت‌گیری عدم تعهد یا موازنه منفی در سیاست‌خارجی ایران دانست.

بعد از به قدرت رسیدن «آیزنهاور» و «جان فاستر دالس»، رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه دولت جدید آمریکا که جایگزین «هری ترومن» و «دین آچسن» گردیده بودند، الگوی «قطبی منسجم‌تری» را در برخورد با دولت مصدق انتخاب نمودند. از دیدگاه رهبران جدید آمریکا، دولت ناسیونالیست دکتر مصدق به عنوان زمینه‌سازی توسعه‌طلبی اتحاد شوروی تلقی می‌شد. بر اساس چنین پیش‌فرضی، مقامات آمریکا در صدد برآمدن تا استقلال و حاکمیت ایران را نادیده انگاشته و بر مبنای برخی از ضرورت‌های نظام دو قطبی، حکومتی را به قدرت رسانند که دارای پیوندهای مؤثر و همه‌جانبه‌ای با ایالات متحده آمریکا باشد.

«با کودتای ۲۸ مرداد، انتخاب سیاسی مورد نظر غرب (انگلستان و ایالات متحده آمریکا) به انجام رسید. حکومت جدید ایران، توسط آمریکا تحمیل گردید. این حکومت مورد حمایت‌ساختارهای اجتماعی، سیاسی و مالی آمریکا واقع شد.» (۶)

در نتیجه این فرآیند، رژیم شاه ناچار بود تا نیازهای استراتژیک آمریکا را در دوران رقابتهای دو قطبی لحاظ نماید. ماهیت رهبران نظام سیاسی ایران و همچنین ساخت دولت بعد از کودتا نیز به گونه‌ای بود که می‌توانست ضرورتهای استراتژیک آمریکا را بدون توجه به تمایلات و انگیزشهای ملی ایران، تامین نماید.

به طور کلی کودتای ۲۸ مرداد و شکل‌گیری دولت دست‌نشانده را باید عمده‌ترین دلیل در تغییر جهت‌گیری یاست‌خارجی ایران دانست. از این مقطع زمانی به بعد، رفتار سیاسی ایران بویژه در عرصه رفتارهای منطقه‌ای و بین‌المللی شدیداً تحت تأثیر نوع روابطی بود که با ایالات متحده ایجاد گردیده بود. علت اصلی شکل‌گیری کودتا در ایران و ایجاد روابط «حامی - پیرامون» بین آمریکا و ایران را باید اهمیت استراتژیک ایران دانست.

همجواری ایران با اتحاد شوروی، دسترسی مشخص و گسترده به خطوط حیاتی کشتیرانی، دارا بودن مواد اولیه گسترده بویژه نفت و گاز را باید عمده‌ترین دلایل توجه آمریکا به ایران، شکل‌گیری کودتا بر علیه دولت مصدق، ایجاد روابط دست‌نشانده با دولتهای بعد از کودتا و تغییر در جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران تلقی نمود. از این مرحله به بعد، روابط ایران و آمریکا وارد فاز و مرحله جدیدی گردید. هر دو کشور با توجه به ماهیت دولتها و اهداف آنان، از نوع روابط ایجاد شده بهره‌مند شدند.

قرارداد همکاریهای اقتصادی و فنی ایران و آمریکا در دوران بعد از کودتا گسترش یافت. آمریکایی‌ها در صدد بودند تا توانمندی و بنیه ساختاری دولت جدید تقویت گردد. این امر با توجه به نقش ملی دولت ایران اهمیت پیدا می‌کرد. از این مقطع زمانی به بعد، ایران به تدریج در ساختهای منطقه‌ای که مورد نظر ایالات متحده بود، نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا نمود. این امر زمینه توسعه روابط ایران و آمریکا در تمامی زمینه‌ها فراهم آورد. اما به دلیل جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران، همکاریهای امنیتی ایران و ایالات متحده، بیش از سایر حوزه‌ها بود. (۷)

روند فوق، شرایطی را به وجود آورد که به موجب آن ایران به عنوان متحد صمیمی ایالات متحده تلقی گردید. طبیعی است که این امر تأثیر لازم را در رابطه با استراتژی ائتلاف با غرب در حوزه سیاست‌خارجی ایران فراهم می‌آورد. نوع همکاریهای ایران و آمریکا، و ضرورتهای امنیتی دو کشور به اندازه‌ای بود که ایران به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر یاست‌خارجی غرب محور را در دستور کار خود قرارداد. «فرد هالیدی» با بررسی تحولات سیاسی ایران، تأکید داشت که:

«ایران از اواخر جنگ دوم جهانی تاکنون (۱۹۷۸) متحد صمیمی آمریکا بوده است. معنای این حرف چنانچه ملاحظه خواهد شد این نیست که روابط ایران با آمریکا ثابت و لایتغیر بوده، یا آنکه دولت ایران آلت دست مطلق سیاست‌خارجی آمریکا بوده است. در گذشته اختلافاتی میان این دو دولت وجود داشته و مسلماً در آینده برخوردها و عدم توافقی‌هایی مشاهده خواهد شد. معنای دقیق متحد بودن ایران با آمریکا آن است که دولت آمریکا از سال ۱۹۴۵ به بعد موجودیت رژیم ایران را تضمین کرده و از اواخر دهه ۱۹۶۰ تا به حال (۱۹۷۸) نیز از دولت ایران در جهت تسلط و تفوق منطقه‌ای پشتیبانی کرده است. به این دلیل انواع کمکهای نظامی و سیاسی مورد درخواست رژیم ایران را در اختیارش قرار داده است. بدون کمک آمریکا، سیاست‌خارجی دولت ایران به شکل کنونی آن قابل تصور نبود و در واقع غیر ممکن بود.» (۸)

روابطی که در رفتار و روند سیاست‌خارجی ایران و بر اساس الگوی توسعه روابط با غرب ایجاد شده بود، به مدت ۲۵ سال تداوم پیدا کرد. در این مدت نهادهای همکاری جویانه‌ای با ایالات متحده ایجاد شد. در طی این دوران، جهت‌گیری غرب‌گرا و آمریکا محور در سیاست‌خارجی ایران شکل گرفت. این امر با الگوی رفتاری غرب که مبتنی بر استراتژی دفاع از پیرامون به عنوان بخشی از استراتژی «نگاه نو» حکومت آیزنهاور محسوب می‌شد. شورای امنیت ملی آمریکا در نوامبر ۱۹۵۳ یعنی سه ماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دستورالعمل اجرایی ۱۶۲ خود را صادر نمود.

این دستورالعمل را باید آغازی نوین در روابط آمریکا با کشورهای پیرامونی از جمله ایران تلقی نمود. بر اساس این استراتژی، میانگین کمکهای نظامی آمریکا به دولت ایران و در طی سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۱ سالانه بیش از ۶۰ میلیون دلار گردید. در طی همین مدت کمکهای سالانه اقتصادی بیش از ۶۴/۵ میلیون دلار شد. این کمکها ۶۰۰ درصد نسبت به سالهای بعد از جنگ دوم جهانی تا زمان شکل‌گیری کودتا افزایش نشان می‌داد. حجم کمکهای نظامی آمریکا به ایران و در چارچوب استراتژی نگاه نو آیزنهاور تشدید شد. بحران هند و چین و گرفتاری همه جانبه آمریکا در آن را باید عامل اصلی افزایش کمکهای نظامی دانست. به گونه‌ای که در طی سالهای ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۹ این گونه کمکها بیش از ۱۰۰ میلیون دلار در سال می‌گردید. (۹)

با توجه به اینکه کمکهای اقتصادی و نظامی را باید یکی از ابزارهای سیاست خارجی قدرتهای بزرگ برای تداوم سیستم دست نشاندهی و توسعه میزان وابستگی کشورهای جهان سوم تلقی نمود، از این رو تداوم این کمکها نقش عمده‌ای در شکل‌گیری و استمرار سیاست خارجی غرب محور در ایران پیدا نمود. در این دوران، علاوه بر ایران می‌توان تحولاتی در جهت‌گیری و رفتار غرب گرایان در کشورهای ویتنام جنوبی، تایوان، پاکستان و تایلند را مورد ملاحظه قرار داد. اما جایگاه ایران در مقایسه با واحدهای یاد شده از اهمیت بیشتری برخوردار بود. به همین دلیل حجم کمکهای اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران در مقایسه با کشورهای یاد شده، بیشتر بود. توسعه نهادهای غرب گرا در ایران و نهادینه شدن جهت‌گیری غرب محور در حوزه سیاست خارجی، چنین ضرورت‌هایی را فراهم می‌آورد. به طور کلی:

«یک دهه بعد از کودتا، دولت آمریکا به طور متوسط سالانه مبلغ ۱۲۱/۴ میلیون دلار به ایران، کمک اقتصادی و نظامی نمود. این مبلغ در حدود ۳۱ درصد کل هزینه‌های دولت ایران در طی سالهای مالی ۱۹۵۴-۵۹ و یا در حدود ۱۷ درصد کل هزینه‌های دولت در طی سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۳ گردید.

در این مقطع، مقادری قابل توجهی به دولت ایران وام پرداخت شد. بانک صادرات و واردات آمریکا، مقادیری را به دولت ایران وام دادند. کمکهای آمریکا در این مقطع نقش مؤثری را در تامین ثبات ایران فراهم آورد. این امر منجر به افزایش رشد اقتصادی در ایران گردید. بنابراین زمینه مالی لازم برای افزایش هزینه‌های امنیتی را فراهم آورد. ایران موفق شد تا ضمن بهره‌گیری از این کمکها، مقادیری از آن را در زمینه خدمات اجتماعی و مسایل سیاسی هزینه نماید.» (۱۰)

این روند، دولت ایران را به کمکهای آمریکا نیازمند و وابسته نمود. بازتاب این امر، زمینه محیطی لازم در شکل‌گیری و توسعه الگوهای غرب گرا را در رفتار و جهت‌گیری سیاست خارجی ایران فراهم آورد. لازم به توضیح است که علاوه بر کمکهای آشکار و حمایت‌شده غرب به ایران، سایر کمکها از طریق ایستگاه سازمان اطلاعات مرکزی در تهران به انجام می‌رسید.

مامورین این ایستگاه در صدد بودند تا استحکام و مشروعیت رژیم را از طریق الگوهای از جمله مذاکره با مخالفین، متقاعد کردن آنان و همچنین انجام فعالیتهای تبلیغی و جنگ روانی فراهم آورند. به هر اندازه رژیم سیاسی، استحکام و ثبات خود را مدیون ساختارهای آمریکایی می‌دید، به همان میزان در اتخاذ رفتار سیاسی و جهت‌گیری سیاست خارجی همگرایی بیشتری با ایالات متحده به انجام می‌رساند.

به طور کلی شاه و دولت زاهدی بر این اعتقاد بودند که بدون کمک آمریکا، براندازی دولت مصدق امکان‌پذیر نبوده و به همین دلیل در دوران بعد از کودتا نیز رهبران ایران خود را وام‌دار آمریکا می‌دانستند. شاه در ملاقات با «کیم روزولت» (۱۱) اعلام داشت:

«من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملت، ارتشم و شما دارم.» (۱۲)

با توجه به روانشناسی شاه و همچنین با تاکید بر اهداف استراتژیک آمریکا، حکومت کودتا نسبت به ضرورت‌های ژئوپلیتیک ایران و چگونگی انتظارات آمریکا در رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی مقامات ایران واقف بوده و از این مرحله زمانی به بعد ایران از وضعیت «بی طرف» خارج گردید و در مناقشات بین‌المللی، به عنوان یکی از متحدین ایالات متحده ایفای نقش نمود.

اولین واکنش ایران در چارچوب سیاست جدید را باید تلاش دولت زاهدی برای حل اختلافات ایران و انگلستان دانست. مقامات آمریکایی توصیه نمودند تا اختلافات به سرعت حل شود و زمینه برای هر گونه خلاء سیاسی و اقتصادی برطرف شود. از سوی دیگر ضرورت‌های مربوط به «جهت‌گیری غرب محور» در سیاست خارجی ایران ایجاب می‌کرد که ایران هماهنگی مؤثرتری را با سایر متحدین آمریکا به انجام رساند.

«هربرت هور» مشاور نفتی وزارت امور خارجه آمریکا، متعاقب مذاکراتی که در انگلستان و با مقامات وزارت انرژی آن کشور به انجام رسانده بود، وارد تهران شد. «هور» در مهر و آبان ۱۳۳۲ «دیپلماسی ایستگاهی»، (Shuttle Diplomacy) را بین ایران و انگلستان به انجام رساند. ملاقاتهای گسترده و پی در پی وی با مقامات ایرانی و انگلیسی، زمینه را برای بازسازی روابط دیپلماتیک بین کشور ایجاد نمود.

متعاقب این امر، ایران و انگلستان قبل از اینکه اختلافات مربوط به تاسیسات نفتی را حل و فصل نمایند، روابط دیپلماتیک خود را بازسازی نمودند. این امر اولین نشانه تجدید نظر جدی در روابط خارجی ایران می‌باشد. بازسازی روابط ایران و انگلستان نشان داد که ایالات متحده آمریکا، در جهت‌گیری و رفتار سیاست خارجی ایران نقش مؤثر و همه جانبه‌ای را ایفا خواهد کرد.

بر اساس تلاشهای آمریکا و استراتژی جدی در سیاست خارجی دولت کودتا، روابط سیاسی ایران و انگلستان در روز ۱۴ آذرماه ۱۳۳۲ مجدداً برقرار گردید. این امر در آستانه سفر «ریچارد نیکسون» معاون رئیس جمهور وقت ایالات متحده انجام پذیرفت. متعاقب این امر در دانشگاه تهران تظاهراتی برگزار گردید. دانشجویان تظاهر کننده هر گونه مظاهر غرب محور در سیاست خارجی ایران را محکوم کردند. نیروهای فرمانداری نظامی نیز در واکنش به اقدام دانشجویان، مبادرت به تیراندازی به سوی دانشجویان نموده و به این ترتیب حماسه ۱۶ آذر در اعتراض به جهت گیری جدید در یاست خارجی ایران پدیدار گردید.

اقدام دانشجویان نشان داد که جهت گیری سیاست خارجی دولت زاهدی مورد پذیرش گروههای اجتماعی ایران نمی باشد. به طور کلی ایرانیان روشنفکر و گروههای انقلابی پیش از آنکه سیاست داخلی شاه را مورد نکوهش قرار دهند، به جلوه های سیاست خارجی آن کشور توجه داشتند.

اگر سخنرانی تاریخی امام خمینی را که در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به انجام رسید را نیز تحلیل محتوایی نماییم، به این جمع بندی می رسیم که ایشان نیز عمده ترین انتقادات را متوجه جهت گیری سیاست خارجی شاه نموده بودند.

به طور کلی از نظر گروههای سیاسی و اجتماعی در ایران، بیش از آنکه سیاست داخلی منجر به شکل گیری یاست خارجی شود، سیکل معکوسی در طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ پدیدار گردیده بود. این امر ناشی از تاثیر گذاری سیاست خارجی و الگوهای مورد نظر آمریکا در استراتژی «دفاع پیرامونی» بر ایران می باشد. به موجب این امر ایران به عنوان یکی از متحدین اصلی آمریکا در خاورمیانه تلقی شد و جهت گیری سیاست خارجی خود را از وضعیت غیر متعهد به شرایط غرب گرا تغییر داد.

امام خمینی قدس سره به مناسبت اولین سالگرد قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، اعلامیه ای منتشر نمودند. ایشان یاست خارجی «آمریکا محور» و «اسرائیل محور» شاه را مورد نکوهش قرار داده و آن را عامل بسیاری از مصیبت های داخلی دانستند. امام خمینی قدس سره در این اطلاعیه بیان داشتند که:

«... ما برای دفاع از اسلام، ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ما... هم پیمانی با دول اسلامی است در سراسر جهان. مقابل صهیونیسم، مقابل اسرائیل، مقابل دول استعمار طلب، مقابل کسانی که ذخایر این ملت فقیر را به رایگان می برند، خواهیم ایستاد.» (۱۲)

بسیاری دیگر از گروههای سیاسی ضد شاه نیز بر این اعتقاد بودند که انحراف اصلی در ساختار سیاسی ایران ناشی از گرایش آمریکا محور شاه و جهت گیری سیاست خارجی ایران می باشد. این امر از رژیم ایران «عروسک دست نشاند» ایجاد نموده بود. چنین وضعیتی منجر به این گردیده که منافع ملی و هنجارهای واقعی سیاست خارجی ایران نادیده انگاشته شود.

سابقه تاریخی ایران نشان داده است که ایرانیان همواره از الگوی بی طرفی و موازنه بین قدرتهای بزرگ استفاده کرده اند. شکل گیری شرایط جدید در روابط ایران و آمریکا، سیاست مبتنی بر بی طرفی را در روابط و سیاست خارجی ایران پایان داد. این امر نوعی انحراف در رفتار خارجی ایران محسوب می شد. «گراهام فولر» در بحث مربوط به کالبد شکافی یاست خارجی ایران، جهت گیری رژیم شاه را مورد نکوهش قرار داده و آن را فاقد بنیانهای ساختاری دانسته است. در این رابطه وی تاکید دارد که:

«سیاست خارجی شاه را نباید هنجار متداول در دیدگاههای سیاست خارجی ایران به شمار آورد. در واقع می توان گفت که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به «هنجا» نگاه ایرانیان، نزدیکتر از سیاست های شاه است. به نظر می رسد مردم ایران که امروزه بیش از دوران شاه در سیاست های کشور اعمال نظر می کنند، اساساً خط کلی سیاست خارجی روحانیون را راحت تر می پذیرند... به نظر می آید که نوعی بیگانه ترس کلی، بی اعتمادی عمیق به غرب و قدرتهای بزرگ، اشتیاق به کسب برتری و سرکردگی در منطقه، و گرایش نیرومند به عدم تعهد و در عین حال تعهد نسبت به آرمانهای جهان سوم از جمله خصوصیات بارز سیاست خارجی ایران باشد. سیاست هایی که در مواجهه با نوعی حس صیانت نفس و مصالح عملی کشور تعدیل می شود.» (۱۴)

آنچه که امروز تحت عنوان بیگانه ترسی بیان می گردد و آن را در رابطه با خطرات و تهدیدات مذاکره و رابطه با آمریکا پیوند می دهند را باید واکنش به «سیاست آمریکا محور» در رفتار بین المللی رژیم شاه دانست. رژیم شاه در تلاش بود تا در پرتو اتحاد با غرب، اهداف و نقش فراگیرتری را برای ایران به ارمغان آورد. وی هنوز اسطوره امپراتوری ایران و افتخارات ناشی از آن را در چارچوب اتحاد با غرب مورد جست و جو قرار می داد. در حالی که به هزینه های چنین ذهنیتی توجه نداشت.

قدرت‌طلبی شاه منجر به آن گردید که بیش از سایر ساختارهای دولتی در حوزه سیاست‌خارجی مداخله نماید. به این دلیل اصول کلی و رفتارهای کلان در سیاست‌خارجی ایران، تحت تاثیر اراده و توصیه‌های شاه قرار داشت. سیاست آمریکا محور نیز پاسخی به انتظارات ایالات متحده توسط رژیم شاه بود. این امر می‌توانست در شرایطی که پیوستگی ساختاری کمتری بین دو کشور ایران و آمریکا به وجود می‌آمده تا حدی تعدیل گردیده و ضرورت‌های داخلی مربوط به سیاست‌خارجی را تحقق بخشد.

رژیم شاه در طی سالهای ۵۷-۱۳۳۲ (تا زمان انقلاب اسلامی ایران) تعهدات گسترده و فراگیری را در برابر اهداف و نیازهای آمریکا پذیرا گردید. همان گونه که قبلاً مطرح شد، این امر با واکنش همه جانبه ساختهای داخلی روبه رو گردید. اما مقامات رژیم شاه در برابر تمایلات و خواسته مردم مقاومت نمودند. به این ترتیب دولت ایران تعهدات متعددی را نه تنها در برابر آمریکا پذیرا گردیدند، لکه سایر کشورهای اروپایی و بقیه متحدین آمریکا نیز از شرایط و موقعیت ایران استفاده فراگیری را به انجام رساندند.

کلا گرایش به آمریکا را باید اصلی‌ترین «هنجار» و «ایستار ذهنی» مقامات سیاست‌خارجی ایران دانست. از نظر مقامات ایران، ایالات متحده به عنوان مرجع اصلی هر رفتار منطقه‌ای و بین‌المللی تلقی می‌شد. ساختهای داخلی در ایران نیز وظیفه داشتند تا به هر نحو ممکن، تقاضاها و نیازهای مقامات آمریکایی را جامعه عمل پوشانند. این امر در یک رفتار خاص مورد مشاهده قرار نمی‌گیرد، بلکه می‌توان آن را در فرآیندی از رفتارها و تصمیمات مقامات ایرانی مورد ملاحظه قرار داد.

با توجه به «جهت‌گیری آمریکا محور» در سیاست‌خارجی ایران، اهداف و منافع ملی رژیم شاه، تابعی از الگوی یاد شده تلقی می‌شد. عموماً آنچه که با منافع ملی آمریکا هماهنگی داشت را می‌توان در رویه‌های رفتاری ایران نیز مشاهده نمود. چنین روندی بدون توجه به تمایلات گروه‌های ایرانی مطرح می‌گردید. بر این اساس «ایستار» حاکم بر سیاست‌خارجی ایران در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد را باید بر اساس واژه‌هایی همانند آمریکا‌گرایی مورد توجه قرار داد. این امر بازتاب مشابهی را در ساختار سیاست‌خارجی آمریکا به وجود آورد. «جیمز بیل» بر این اعتقاد است که در ایالات متحده نیز جلوه‌هایی از پهلوی‌گرایی شکل گرفته بود.

به این ترتیب باید هنجار سیاست‌خارجی آمریکا در برخورد با رژیم شاه را بر اساس منافع هیات حاکمه و خاندان شاه مورد توجه قرار داد. انی امر با منافع برخی از نخبگان اقتصادی و تصمیم‌گران سیاست‌خارجی آمریکا، هماهنگی و تطابق داشت.

جمهوریخواهان بیشترین منافع را از رژیم شاه و مساعدت‌های انجام شده، به دست آورده بودند. این روند به گونه‌ای بود که در زمان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، سفارت ایران در واشنگتن بخشی از هزینه‌های تبلیغاتی کاندیدای جمهوریخواهان را تامین می‌کرد. جیمز بیل بر این اعتقاد است که:

«کانون روابط پهلوی با آمریکایی‌ها در منافع اقتصادی و سیاسی در نیویورک و واشنگتن نهفته بود. در چنین جاهایی بود که رابطه‌ای دراز مدت و غیر رسمی، محمدرضا شاه پهلوی را با قدرتمندترین کانون سیاسی و پولسازی در آمریکا پیوند می‌داد. این رابط در برگزیده خانواده راکفلر، مشتریان و مشاوران راکفلرها نظیر کسانی چون هنری کسینجر بود.» (۱۵)

سیاستی که گروه‌های ذی نفوذ بر جهت‌گیری سیاست‌خارجی آمریکا تحمیل نمودند، برای منافع بلند مدت آن کشور مصیبت‌بار تلقی می‌شد، بسیاری از تحلیل‌گران مسایل ایران از جمله «ریچارد کائم» و «هنری پرشت» ب این اعتقاد بودند که مقامات آمریکایی بدون توجه به واقعیت‌های ایران، با شاه رابطه برقرار کرده و آن کشور را به عنوان نزدیک‌ترین دوست آمریکا در خاورمیانه مورد حمایت ابزاری و سیاسی قرار داده است. این امر در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ توسط بسیاری از سناتورهای آمریکا تکرار گردید.

در حالی که پیوندهای شاه با گروه‌های ذی نفوذ در آمریکا به گونه‌ای بود که حتی در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، تحرکات چند جانبه‌ای برای اعاده وضع قدیم به انجام رسید. به هر اندازه چنین مناسباتی ادامه پیدا می‌کرد، منافع ساختاری آمریکا با فرسایش درونی بیشتری روبه‌رو می‌شد. آغازگر چنین پیوندهای غیرساختاری را باید گروه‌ها و افرادی دانست که در کودتای ۲۸ مرداد دخالت داشته‌اند. ریچارد نیکسون، آلن دالس، جان فاستر دالس و کرومیت روزولت را باید از جمله مقامات آمریکایی دانست که روابط ساختاری با ایران را در چارچوب روابط شخصی و دوجانبه تداوم بخشیدند.

این گروه‌ها اگر چه هر یک منافع دیگری را تامین می‌کردند، اما اولویت اصلی آنها را باید تامین حداکثر منافع مادی دوجانبه دانست که از طریق تداوم الگوی «امریکایی محور» در سیاست‌خارجی شاه تحقق می‌یافت. امریکایی‌ها نیز در پاسخ به این گونه روابط در تلاش بودند تا الگوی «پهلوی‌گرایی» را در حوزه سیاست‌خارجی خود نهادینه نمایند. علی‌الرغم وجود چنین شرایطی باید تأکید داشت که «شاه» هیچگاه اعتماد به نفس خود را در برخورد با حوادث و بدون اتکا به آمریکا به دست نیاورد. این امر در رفتار وی، و در دوران گسترش تحولات انقلابی ایران قابل ملاحظه می‌باشد.

شاهد همواره منتظر بود که نحوه واکنش خود را با توجه به توصیه مقامات امریکایی هماهنگ نماید. میراث ۲۸ مرداد به گونه‌ای دایمی بر ذهن شاه باقی مانده بود. این امر اعتماد به نفس را از وی گرفت. و در نتیجه تداوم سیاست‌خارجی امریکا محور، تبدیل به ابزار سیاسی و عنصر بدون اراده امریکا شد.

بر اثر شکل‌گیری چنین فرآیندی، تمامی شکوه «امپراتوری شاهانه» و تمامی حمایت‌های امریکا نتوانست در برابر اراده سیاسی و اجتماعی مردمی که در آستانه انقلاب قرار دارند، مقاومت نماید. این امر ناشی از تناقض‌هایی بود که در استراتژی و جهت‌گیری سیاست‌خارجی «امریکا محور» شاه به وجود آمده بود.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شاه بر ضرورت‌های سیاست‌خارجی امریکا وقوف همه جانبه‌ای پیدا نمود. وی می‌دانست که دوستی امریکا با شاه و تلاش آن کشور برای تثبیت رژیم شاهنشاهی، بر اساس ضرورت‌های ایده‌آلیستی و روابط فردی ایجاد نشده است. وی در زمان به قدرت رسیدن (شهریور ۱۳۲۰) نسبت به نقش قدرتهای بزرگ در حمایت از خود وقوف داشت. کودتای ۲۸ مرداد نیز چنین ذهنیتی را تثبیت نمود.

در این شرایط تاریخی، شاه بیش از مصدق نسبت به ماهیت نظام «دو قطبی انعطاف ناپذیر» وقوف پیدا کرده بود. چنین امری را باید در نوع واکنش شاه و گروه سنت‌گرای دربار برخوردار با نهضت ملی نفت مورد مشاهده قرار داد. از دیدگاه این گروه، از این جهت بین امریکا و گروه محافظه کار دربار پیوستگی وجود داشت. امریکا بر این نکته واقف بود که بدون همکاری همه جانبه ایران، آن کشور نمی‌تواند استراتژی مهار شوروی (Containment Strategy) را تحقق بخشد. بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که موقعیت ژئواستراتژیک ایران، شرایط مداخله‌گرایی گسترش‌یافته در امور داخلی ایران را برای مقامات امریکایی فراهم آورد. (۱۶)

به طور کلی باید نوع روابط ایران و ایالات متحده را بر اساس «استراتژی ائتلاف و اتحاد» مورد توجه قرار داد. زیرا امریکایی‌ها بدون برخورداری از مزایای جغرافیایی ایران و همچنین وجود دولت دست نشانده نمی‌توانستند اهداف ژئواستراتژیک خود را در چارچوب استراتژی دفاع پیرامونی تحقق بخشند. از آن جایی که امریکا با تجهیز توانمندی‌های ابزاری، قادر به تحقق اهداف بین‌المللی خود در جهت مقابله با اتحاد شوروی و مهار آن کشور نبود، از این رو سیاست ائتلاف و اتحاد با ایران و سایر متحدین منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده بود. حکومت‌های ایران در دوران بعد از کودتا نیز نمی‌توانستند اهداف خود را بدون کمک امریکا تحقق بخشند. به این ترتیب به قدرت رسیدن حکومت کودتا در ایران منجر به هماهنگی ایران و امریکا گردید.

نکته دیگری که در رابطه با استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و همچنین جهت‌گیری «امریکا محور» در سیاست‌خارجی ایران مؤثر بود و منجر به آن شد که این رویه برای ۲۵ سال تداوم پیدا نماید را باید در ساختار نظام دو قطبی و نوع روابط شرق و غرب مورد تحلیل قرار داد. در «نظام دو قطبی» رهبران بلوک درصدد می‌باشند تا روابط دست‌نشانده با متحدین جهان سومی خود را به هر صورت ممکن ادامه دهند. این امر بخشی از ماهیت نظام دو قطبی می‌باشد. بنابراین اگر سیستم بین‌الملل ماهیت متفاوتی از آنچه که در سالهای جنگ سرد شاهد آن بوده‌ایم، را دارا بود، سطح روابط ایران و امریکا و جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران متفاوت از روند گذشته تداوم پیدا می‌کرد.

به طور کلی در سیستم دو قطبی، اعضای کوچکتر اتحاد بسادگی از بلوک جدا نمی‌شوند. به طور مثال عراق صرفاً در شرایطی از سیستم منطقه‌ای مورد نظر امریکا جدا شد که عبد‌الکریم قاسم در سال ۱۹۵۸ کودتای خونینی را علیه رژیم سلطنتی عراق هدایت نمود. و یا اینکه در سال ۱۹۷۹، انقلاب اسلامی ایران در شرایطی به پیروزی رسید که تحول ساختاری همه جانبه‌ای را در محیط و ساختارهای سیاسی به وجود آورده بود.

چنین وضعیتی در رابطه با همکاری‌های نظامی و امنیتی اتحاد شوروی با متحدین پیرامون آن کشور نیز وجود داشته است. پیوندهای نظامی و امنیتی شوروی با کره شمالی، ویتنام و کوبا تا دوران بعد از فروپاشی اتحاد شوروی ادامه پیدا کرده است. در تمامی این دورانها، جهت‌گیری سیاست‌خارجی واحدهای پیرامونی، در واکنش به نیاز کشورهای «حامی» صورت می‌گیرد.

بنابر این طبیعت استراتژی «اتحاد و ائتلاف» در رفتار سیاست‌خارجی واحدهای کوچکتر به گونه‌ای پدیدار می‌شود که پیوستگی همه جانبه‌ای در جهت‌گیری و رفتار سیاست‌خارجی «پیرامون» با «حامی» ایجاد می‌کند. یکی از علل تداوم چنین پیوندهایی را باید ضرورت‌های ایدئولوژیک و استراتژیک بین اعضا اتحاد دانست. به هر اندازه پیوند ایدئولوژیک ضعیف‌تر باشد، امکان به وجود آمدن گسست و شکاف ایدئولوژیک بین اعضای یک اتحاد بیشتر می‌شود. (۱۷)

در طی سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹، سطحی از همگونی ایدئولوژیک و قواعد همکاری جویانه بین ایران و آمریکا به وجود آمده بود. در این مقطع زمانی امکان ظهور الگو و تجربه‌های سوسیال دموکراتیک، مذهبی و حتی لیبرال دموکراتیک فراهم نگردید. گرایش‌ها ضد کمونیستی و ضرورت شکل‌گیری اتحاد ژئواستراتژیک، مبنای پیوند آمریکا و ایران را در طی دوران یاد شده به وجود آورده بود.

برخی از منتقدین سیاست‌خارجی آمریکا، بر این اعتقاد بودند که شاه ایران توانست نیازهای درون ساختاری خود را با هاله‌ای از ایدئولوژی همراه سازد و به این ترتیب حمایت آمریکا را به دست آورد. مقابله همه جانبه با احزاب و گروه‌های کمونیستی، مجموعه‌های مذهبی و گروه‌های لیبرال بیان‌کننده همکاری‌های ایدئولوژیک شاه و آمریکا در طی دورانی بود که ایران سیاست‌خارجی آمریکا محور را اتخاذ کرده بود. در این مقطع زمانی دیپلمات‌های آمریکایی در تهران توانستند بر اولویت‌های سیاسی رژیم شاه در حوزه داخلی تأثیر بر جای گذارند. تئوری حقوق بشر کارتر نیز کارایی چندانی در این زمینه دارا نبود. (۱۸)

با توجه به روند همکاری‌های ایران و ایالات متحده آمریکا در حوزه‌های امنیتی و سیاست‌خارجی، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ائتلاف و اتحاد در برابر اتحاد شوروی و گروه‌های انقلابی ایران انجام پذیرفته است. اما این امر ساختارهای داخلی ایران را، تحت تأثیر قرار داد. بنابراین جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران پاسخی به نیازهای درون حکومتی رژیم شاه تلقی می‌شد. در این روند، رژیم شاه نیازهای ژئواستراتژیک آمریکا در خاورمیانه و حوزه مرزی با اتحاد شوروی را تحقق می‌بخشید. در حالی که آمریکا نیز با مشارکت امنیتی و اطلاعاتی با رژیم شاه، زمینه را برای تثبیت ساختارهای داخلی ایران و تداوم هژمونی درون ساختاری شاه فراهم می‌آورد.

به این ترتیب جهت‌گیری آمریکا محور در سیاست‌خارجی ایران با الگوهای ایران از استبداد داخلی برای سرکوب گروه‌های سیاسی ایران همراه بود. شکل‌گیری احزاب دولتی در ایران (مردم، ایران نوین و رستاخیز) جلوه‌ای از شارکت‌سازماندهی شده شاه بر کنترل بر تحولات سیاسی داخلی بود. در طی این دوران، آمریکا واکنش چندانی در برابر استبداد شاهنشاهی به انجام نرساند. علت اصلی این امر را باید نیا‌های ژئوپلیتیکی آمریکا به شاه دانست. این امر زمینه را برای تداوم و توسعه جاه‌طلبی شاه ایجاد نمود. به همین دلیل جهت‌گیری سیاست‌خارجی آمریکا محور ایران در طی سال‌های شکل‌گیری انقلاب مورد انتقاد گروه‌های لیبرال دموکرات، لیبرال مذهبی و سوسیال دموکرات نیز واقع شده بود. آنان بر این اعتقاد بودند که حضور آمریکا منجر به گسترش استبداد داخلی گردیده است.

با توجه به موارد فوق می‌توان به این جمع‌بندی رسید که عوامل متعددی بر جهت‌گیری آمریکا محور در سیاست‌خارجی ایران و در دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد نقش داشته‌اند. ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل، دارای کارکرد مؤثرتری بوده است به عبارت دیگر در تعامل «جزء» (مسائل ساختاری کشورها) و «کل» (ساختار نظام بین‌الملل)، باید برای رقابت قدرتهای بزرگ، نقش مؤثرتری قایل گردید.

ضرورت‌های نظام دو قطبی و رقابت‌های ایدئولوژیک بین دو قدرت جهانی، زمینه سیاسی و تاریخی لازم برای بی‌اثر نمودن استراتژی بی‌طرفی و جهت‌گیری سیاست موازنه منفی مصدق را فراهم آورد. خاطرات بسیاری از نخبگان ایران که در توصیف شرایط شکل‌گیری کودتا توصیف شده است. خاطرات نخبگان ایرانی، بیان‌کننده این نکته است که آنان بین الگوی مارکسیستی و سرمایه‌داری و همچنین بین شاه و حزب توده، از تداوم سیستم سرمایه‌داری حمایت‌به عمل آورده‌اند.

ساختارگرایان بر این اعتقاد می‌باشند که ایران در دهه ۱۹۵۰ به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر جذب یکی از بلوک‌های قدرت می‌شد. بنابر این جهت‌گیری موازنه منفی و استراتژی بی‌طرفی در حوزه سیاست‌خارجی ایران تداوم چندانی نمی‌داشت. به طور کلی ایران در دوران نظام دو قطبی بخصوص در دهه ۱۹۵۰ که ساختار نظام بین‌المللی دارای ویژگی انعطاف‌ناپذیر بوده است، جذب یکی از بلوک قدرت در نظام جهانی گردیده و بر این اساس جهت‌گیری سیاسی خارجی آن تعیین می‌شد.

پارامترهای دیگری نیز در شکل‌گیری استراتژی «اتحاد و ائتلاف» و جهت‌گیری «آمریکا محور» در سیاست‌خارجی ایران نقش داشته است. ایران و ایالات متحده آمریکا، تصور نسبتاً واحدی از خطر داشتند. بر اساس ادراک مقامات ایرانی در دوران بعد از کودتا، شوروی تهدید اصلی برای امنیت و منافع ملی ایران محسوب می‌شد. این مقامات رهیافتی را توسعه دادند که منجر به توسعه روابط با آمریکا و افزایش حس مقابله‌جویی با اتحاد جماهیر شوروی بود. اسناد اداره کل هشتم ساواک نیز بیان‌کننده چنین ادراک و رهیافتی در حوزه مقابله‌جویی ترکیبی و چند جانبه با شوروی و همکاری مستمر با سرویس‌های امنیتی غرب می‌باشد.

عناصر تعیین‌کننده دیگری که بر جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران تأثیر بر جای گذاشت را باید بر اساس سطح رقابت دو قدرت بزرگ جهانی مورد توجه قرار داد. سطوح درگیری آمریکا و اتحاد شوروی به گونه‌ای گسترش یافته بود که در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ پیمان‌های نظامی-امنیتی یاد شده، ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی با کشورهای دوست و متحد خود پیمان‌های دو جانبه و چند

جانیه دیگری را به امضا رساندند. به طور کلی، گسترش سطح درگیری بین آمریکا و اتحاد شوروی و جهانی شدن تهدیدات، منجر به وارد شدن ایران در سیاست ائتلاف و اتحاد با غرب گردید.

علاوه بر موارد سه گانه یاد شده که بر جهت‌گیری آمریکا محور ایران در حوزه سیاست‌خارجی تاثیر بر جای گذاشتند باید «ایستارهای محافظه کارانه» نظام سیاسی ایران در دوران بعد از کودتا را مورد تاکید قرار داد. محمد رضا شاه به این نتیجه رسیده بود که بدون همکاری با ایالات متحده و جلب حمایت آن کشور قادر به ادامه تثبیت‌ساختار سیاسی خود نمی‌باشد. وی بر این نکته کاملاً واقف بود که نتوانسته است بارگیری مناسب را از بین گروه‌های اجتماعی ایران به انجام رساند. شاه کاملاً به نخبگان نظام سیاسی بی‌اعتماد بود.

عمده‌ترین اهرم برای بقای نظام سیاسی و رژیم شاهنشاهی ایران را باید در اراده سیاسی آمریکا و میزان حمایت آن کشور از شاه مورد جست‌وجو قرار داد. سایر نخبگان سیاسی ایران در رژیم شاه نیز نسبت به نقش آمریکا در حمایت از رژیم‌های سیاسی در ایران آگاه بودند. اسناد منتشره سفارت آمریکا موسوم به اسناد لانه جاسوسی، بیان‌کننده چنین ذهنیتی می‌باشد.

از این‌رو نخبگان سیاسی مخالف نیز برای بی‌ثبات‌سازی ساختار حکومتی شاه، در صدد جلب حمایت مقامات سیاسی و دیپلمات‌های آمریکایی بودند.

بررسی نقش ملی ایران در دوران قبل از انقلاب

نقش ملی هر کشور و نظام سیاسی با جهت‌گیری سیاست‌خارجی آن پیوستگی دارد. به عبارت دیگر باید به این نکته توجه داشت که جهت‌گیری سیاست‌خارجی واحدهای سیاسی از يك سو ناشی از «استراتژی سیاست‌خارجی» آن کشور می‌باشد و از سوی دیگر منجر به شکل‌گیری نقش ملی خواهد شد. بر این اساس می‌توان نمودار ذیل را در تبیین چگونگی شکل‌گیری رفتار سیاسی کشورها مورد ملاحظه قرار داد.

رفتار سیاسی و کنش دیپلماتیک «ق ق نقش ملی «ق ق جهت‌گیری سیاسی خارجی «ق ق استراتژی سیاست‌خارجی

به این ترتیب نقش ملی کشورها و واحدهای سیاسی به عنوان یکی از برون‌دادهای نظام سیاسی تلقی می‌شود. هرگونه تصمیم‌گیری، پذیرش تعهد، تاکید بر قواعد و ضوابط رفتاری خاص، وظایفی که کشورها در برابر سایر بازیگران می‌پذیرند و همچنین نوع رفتاری که در عرصه دیپلماتیک بین واحدهای سیاسی برقرار می‌شود، ناشی از نقش ملی کشورها می‌باشد.

بر این اساس هر کشوری متناسب با اهداف سیاسی و جهت‌گیری سیاست‌خارجی خود نقش‌های ملی متفاوتی را عهده‌دار می‌شود. عموماً تغییر در حکومت‌ها، نقش ملی واحدهای سیاسی را دگرگون نمی‌کند. زیرا در آن شرایط فقط رفتارها و روندها دچار دگرگونی و تغییر می‌شوند. اما اگر نظام سیاسی در يك کشور با دگرگونی‌های ساختاری روبه‌رو شود، طبیعتاً جهت‌گیری سیاست‌خارجی و نقش ملی آن نیز با تغییراتی همراه خواهد شد.

در نتیجه می‌توان به این جمع‌بندی رسید که نقش ملی ایران در دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دچار تغییراتی نسبت به گذشته گردیده است. صرفاً جلوه‌هایی از رفتار سیاست‌خارجی و نقش ملی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب ثابت باقی مانده است که مربوط به روحیه ملی، فرهنگ سیاسی، تجربیات تاریخی و شرایط جغرافیایی ایران می‌باشد. پارامترهای یاد شده را باید عناصر ثابت در شکل‌گیری نقش ملی در هر کشور از جمله در ایران دانست. طبیعی است که دگرگونی در هر يك از مؤلفه‌های یاد شده، منجر به ایجاد تغییر در همان حوزه از رفتار سیاسی خواهد شد. بر این اساس تغییرات تدریجی در هر پارامتر زمینه را برای تغییر تدریجی در نقش ملی واحدهای سیاسی ایجاد خواهد کرد.

در همین رابطه باید نقش ملی ایران در دوران قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد را متفاوت از یکدیگر دانست. علت این امر را باید تفاوت در جهت‌گیریهای سیاست‌خارجی ایران در شرایط قبل و بعد از کودتا دانست. از سوی دیگر شاهد تفاوت‌هایی در نقش ملی ایران در طی دهه ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌باشیم. در حالی که در تمامی دوران یاد شده یعنی سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۹ جهت‌گیری سیاست‌خارجی ایران ثابت بوده است.

این امر یعنی جلوه‌های مختلفی که در نقش ملی ایران پدیدار گردیده است را باید ناشی از تغییر در ایستارها و شرایط اقتصادی و توانمندی‌های ابزاری ایران تلقی نمود. «هالستی» در بیان پیوستگی بین نقش ملی، سمت‌گیری و رفتار سیاست‌خارجی بیان می‌دارد که:

«مفاهیم نقش ملی با سمت‌گیری‌ها رابطه‌ای نزدیک دارند. نقش‌ها همچنین گرایشها، بیمها و ایستارهای اصلی در مورد جهان خارج و همچنین متغیرهای سیستمی، جغرافیایی و اقتصادی را منعکس می‌سازند. اما این نقشها از سمت‌گیری‌ها خاص‌ترند. زیرا اقدامات مشخص‌تری را نشان می‌دهند، یا چنین اقداماتی را در پی دارند. برای مثال می‌توانیم با احتمال معقولی پیش‌بینی کنیم حکومتی که همواره تصویر یک میانجی را از خود ارائه می‌دهد، به هنگام رویارویی با برخوردی منطقه‌ای یا جهانی، پیشنهاد شرکت در راههای گوناگون حل اختلاف را مطرح می‌سازد.» (۱۹)

در بیان نقش منطقه‌ای ایران و در طی سالهای ۷۹-۱۹۵۳، باید عوامل و مؤلفه‌های متفاوتی را دخیل دانست. این مؤلفه‌ها در شکل‌گیری نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» کاملاً مؤثر بوده است. بر این اساس رهبر منطقه‌ای باید جلوه‌هایی از اقتدار منطقه‌ای، شرایط جغرافیایی مناسب، احساس تعلق به یک منطقه، فرهنگ و سنت‌های سیاسی-ایدئولوژیک مشترک با دولتهای منطقه و همچنین موقعیت‌سنجی برتر در منطقه را دارا باشد. برای نیل به چنین فرآیندی، ایران دورانهای مختلفی را سپری نموده است. در هر دوران بخشی از اهداف ایران تحقق پیدا نموده است. اما نیل به نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» صرفاً بعد از شکل‌گیری دکترین نیکسون پدیدار شد. در حالی که، تلاش برای تحقق چنین اهدافی در نیمه دهه ۱۹۵۰ با واکنش گروههای رادیکال عرب روبه‌رو شده بود. این گروهها، دارای گرایشات عرب‌گرایی منطقه‌ای بودند. به این ترتیب کشورهای همانند مصر دارای نقش ملی «رهبر منطقه‌ای» بودند. اما جهت‌گیری سیاست‌خارجی مصر با جهت‌گیری سیاست ایران متفاوت و متضاد بود. به همین دلیل ایران در تلاش برای دستیابی به اهداف خود، تا اواخر دهه ۱۹۶۰ ناموفق بود.

برخی از مؤلفه‌هایی که ایران برای تحقق نقش «رهبر منطقه‌ای» لازم داشت، قبل از مشارکت همکاری جویانه ایران با ایالات متحده فراهم آمده بود. در این دوران ضرورت‌های بین‌المللی و مؤلفه‌های ژئواستراتژیک امریکا ایجاد می‌کرد تا ایران از موقعیت نظامی و مطلوبیت تاثیرگذار فراگیرتری در منطقه برخوردار شود. «برنامه کمکهای نظامی امریکا» (۲۰) به ایران در شکل‌گیری شرایط جدید، مؤثر و تعیین‌کننده بود.

ضرورت‌های مربوط به «استراتژی دفاع جهانی» و همچنین شکل‌گیری الگوی رفتاری مربوط به «دفاع پیرامونی» در تحقق اهداف منطقه‌ای ایران نقش داشته است. برای ایفای چنین نقشی ایران در نوامبر ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست. این امر اولین گام برای افزایش توانمندی ساختارهای نظامی و توسعه نقش منطقه‌ای ایران بود.

بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ امریکایی‌ها ۲۴۰ میلیون دلار کمک نظامی به ایران را در دستور کار خود قرار دادند. از این مبلغ ۴۷ درصد مربوط به هزینه‌های ابزارهای نظامی در نظر گرفته شده بود. در این رابطه تجهیزاتی از جمله جنگنده‌های اف ۵۴ (F 54)، هواپیماهای ترابری، تانک، زره‌پوش، کامیون، توپخانه، تجهیزات ارتباطی و ناوهای دریایی به ایران تحویل شد. ۳۹ درصد برای پروژه‌های ساختمانی، شامل پادگان، زرادخانه، پایگاه هوایی تهران و دزفول و سایر تاسیسات نظامی در نظر گرفته شده بود. ۱۴ درصد بقیه نیز برای هزینه‌های آموزشی، حمل و نقل، و سرمایه‌داری تخصیص یافته بود. (۲۱)

روند فوق توانمندی نظامی ایران را افزایش داد. کودتای نظامی عراق که در جولای ۱۹۵۸، شکل گرفت، به عنوان یکی از عوامل تشدید کننده کمکهای امریکا محسوب می‌شد. از این مقطع زمانی به بعد نقش و جایگاه ایران در استراتژی منطقه‌ای امریکا افزایش یافت، اما به دلیل حضور نیروهای نظامی انگلیس در حوزه خلیج فارس، ایران در مناطق و مرزهای جنوبی خود مطلوبیت چندانی را دارا نبود. پیمان بغداد و سنتو موقعیت ایران را در حوزه خاورمیانه بهبود می‌بخشید. ایران حد واسط کشورهای ترکیه و پاکستان محسوب گردیده و از همه مهمتر اینکه در نوار مرزهای جنوبی اتحاد شوروی واقع گردیده بود.

بر این اساس جبهه دوم دفاعی ایران در حوزه کوههای زاگرس واقع شد. در حالی که کوههای البرز اولین جبهه دفاعی ایران در برابر تهاجم سنگین و همه جانبه شوروی به سوی ایران و خلیج فارس محسوب می‌شد. بخش عمده‌ای از رقابتهای غرب و شرق در خاورمیانه منعکس گردیده بود و در نتیجه آن، ایران نیز ناچار بود به عنوان یکی از متحدین منطقه‌ای ایالات متحده، نقش خود را ایفا نماید.

در این دوران ناسیونالیسم عربی در خاورمیانه گسترش همه جانبه‌ای پیدا کرده بود. بر این اساس سطحی از تعارض بین ایران و حکومت‌های رادیکال خاورمیانه پدیدار شده بود. این امر به عنوان چالش جدی در راه تحقق «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» محسوب می‌شد. ادراکی که نسبت به ایران وجود داشت، کاملاً بدبینانه بود. به این ترتیب ایران در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ نتوانست جایگاه مورد نظر خود را به دست آورد. در نتیجه بسیاری از تلاشهای ایران برای کسب موقعیت برتر منطقه‌ای عقیم ماند. در نتیجه این فرآیند رژیم شاه نتوانست اهداف و نقش منطقه‌ای خود را تحقق بخشد.

بنابر این صرفاً توانست «نقش ملی متحد وفادار» را برای ایالات متحده ایفا نماید. زیرا فاقد ابزار و توانمندی‌های لازم برای مقابله با ناسیونالیسم رادیکال عربی و حمایت مؤثر از واحدهای محافظه‌کار خاورمیانه بوده است. در نتیجه ادراک ایران از خطر و تهدیدات منطقه‌ای، با آنچه که کشورهای عربی در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ دارا بودند، متفاوت به نظر می‌رسید.

ایران صرفاً با واحدهای سیاسی عضو سنتو دارای ادراک همانند و مشترکی نسبت به تهدیدات و خطرات منطقه‌ای و بین‌المللی بود. میزان وفاداری ایران به آمریکا و کشورهای غربی به گونه‌ای بود که «جان مارلو» ایران زمان شاه را عضوی از ناتو می‌دانست. وی در بیان شرایط و نقش ملی ایران بیان داشته است که:

« در این شرایط ایران به گونه غیر رسمی عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شده بود. ایران در همکاری با سازمانهای امنیتی غرب، نوعی بازدارندگی اقتصادی و نظامی را بر علیه اتحاد شوروی ایجاد نموده بود. هدف ایران، همکاری همه جانبه و توسعه یابنده با آمریکا بوده است. به این دلیل، ایران را باید اصلی‌ترین و وفادارترین متحد آمریکا در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تلقی نمود.» (۲۲)

نقش منطقه‌ای ایران در اوایل دهه ۱۹۶۰ بیش از گذشته دچار خطرات و محدودیت‌هایی گردید. در تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۶۰، شاه به گونه‌ای علنی از موجودیت اسرائیل حمایت به عمل آورد. تا این مرحله زمانی روابط ایران و اسرائیل بسیار محدود و در چارچوب پوششهای اقتصادی و نظامی اداره می‌شد. این اقدام شاه منجر به گسست در روابط ایران و سایر کشورهای عربی خاورمیانه گردید. رادیکالیسم عرب، ایران را تهدیدی فراگیر برای کشورهای عربی تلقی کردند. در نتیجه همواره در صدد بودند تا جایگاه و نقش منطقه‌ای ایران کاهش یابد. چنین امری، اهداف ایران را جهت ایفای «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» به تاخیر انداخت. در ازای این امر روابط امنیتی، اقتصادی و سیاسی ایران و اسرائیل افزایش یافت. کشورهای ترکیه، ایران و اسرائیل احساس می‌کردند که در حوزه پیرامونی خاورمیانه قرار دارند. از این رو مثلث پاد شده بخش عمده‌ای از اهداف و نیازمندی‌های آمریکا را تأمین می‌کردند. کشورهای عربی، در این دوران مثلث آمریکاگرای ایران، ترکیه و اسرائیل را به عنوان متحدین ضد عرب تلقی کرده و آن را در ایدئولوژی ناسیونالیسم عربی خود تئوریزه نمودند. (۲۳)

در سال ۱۹۶۱ و به دنبال تهدیدات عراق نسبت به کویت، مقامات ایرانی در صدد برآمدند تا بار دیگر حساسیت و واکنش‌های لازم را در برخورد با رادیکالیسم عربی به انجام رسانند. این امر منجر به اعتماد بیشتر کشورهای عربی محافظه کار نسبت به ایران شد. به این ترتیب ایران در ازای مقاومت در برابر عراق و به رسمیت شناختن کویت، نقش منطقه‌ای مورد نظر خود را ایفا نمود. در سال ۱۹۶۷، ایران ابتکار جدیدی را به انجام رساند که جایگاه آن را در برابر کشورهای عربی ترسیم نمود. در این مقطع زمانی ایران تهاجمات اسرائیل به واحدهای عربی و اشغال بخشی از سرزمین این کشورها را محکوم کرد. این امر آغازی جدید برای توسعه روابط ایران با واحدهای محافظه‌کار عربی بود. کشورهای رادیکال عرب نیز از مواضع ایران حمایت نمودند.

این امر نقطه عطفی در روابط ایران با کشورهای عربی بود. اگر چه شؤن اصلی سیاست خارجی ایران را نوع روابط با آمریکا تشکیل می‌داد، اما شاه در صدد برآمده بود تا نوع روابط خود با سایر بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را بازسازی نماید. میزان موفقیت دیپلماتیک و ابزاری ایران، شرایط لازم را برای تحقق اهداف ملی و نقش منطقه‌ای ایران فراهم آورده بود. رشد قدرت نظامی ایران در اواخر دهه ۱۹۶۰، ایران را یک گام به اهداف فراگیر خود نزدیک می‌ساخت. تنش‌زدایی در روابط شرق و غرب و توسعه روابط اقتصادی و نظامی ایران با اتحاد شوروی شرایطی را به وجود آورد که منجر به توسعه اهداف ملی ایران گردید. این امر زمینه لازم برای تحقق نقش رهبر منطقه‌ای ایران را فراهم می‌آورد. به طور کلی اعلام دکترین نیکسون و خروج نیروهای انگلیسی از حوزه خلیج فارس، شرایط محیطی و بین‌المللی لازم را در جهت تحقق نقش ملی رهبر منطقه‌ای فراهم آورد.

افرادی همانند «مارک گازیوروسکی» و «ماروین زونیس» بر این اعتقادند که ویژگیهای روانشناختی شاه منجر به شکل‌گیری دولت کاملاً خودمختار در ایران گردیده است. به این ترتیب نتایج حاصل از دکترین نیکسون بیانگر اولویت‌های شاه بوده و ربطی به منافع ملی جامعه و مردم ایران نداشته است. به طوری که می‌توان تأکید داشت که:

«حوادث منطقه‌ای... در اوایل دهه ۱۹۷۰، شاه را قادر ساخت جاه‌طلبی‌های خود برای اینکه ایران را عامل عمده‌ای در امور منطقه سازد، بسیار فعالانه‌تر دنبال کند. در همین حال ایران رابطه‌ای نزدیک با آمریکا و متحدانش در منطقه داشت. بسیاری از ایرانیان مطلع سیاست خارجی فعالانه‌تر شاه و رابطه نزدیکش با آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن را رقیب نیروهای امپریالیسم می‌دانستند و این دید، ناآرامی جوشان را می‌افزود.» (۲۴)

در ایفای نقش «رهبر منطقه‌ای»، رژیم شاه در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، پیوندهای ساختاری خود با آمریکا را افزایش داد. هر چند که در این مقطع زمانی ایالات متحده، کمکهای نظامی و امنیتی خود را به ایران قطع کرده بود، اما ایران می‌توانست

اصلی‌ترین نیازهای خود را مورد خریداری قرار دهد. بر این اساس می‌توان تداوم روابط سیاسی و امنیتی رژیم شاه با امریکا را به عنوان بخشی از ضرورتهای تحقق نقش رهبر منطقه‌ای تلقی نمود. افزایش قیمت نفت در دهه ۱۹۷۰، شاه را در نیل به اهداف منطقه‌ای خود در خلیج فارس کمک نمود. نتایج حاصله از رفتار دیپلماتیک ایران، نشانگر این امر می‌باشد که امریکا و بویژه گروه جمهوریخواهان، نقش «حامی» خود را نسبت به رژیم شاه تداوم داده‌اند. به طور کلی باید تاکید داشت که:

«روابط ایران با امریکا از اوایل دهه ۱۹۶۰ بسیار نزدیک و صمیمانه بوده و همکاری نظامی میان دو کشور بسط و توسعه فوق العاده یافته است. صمیمانه‌ترین روابط با دستگاه حکومت ریچارد نیکسون (۷۴-۱۹۶۹) برقرار بود که در جریان آن، ایران با حمایت کامل امریکا به بزرگترین قدرت منطقه‌ای تبدیل شد و نیکسون به منظور تاکید بر اهمیت این اتحاد، «ریچارد هلمز» رئیس سابق سازمان سیا را که ضمناً در سوییس هم‌کلاسی شاه بود به ایران فرستاد. (۲۵) برآورد شده است که در فاصله سالهای ۸۱-۱۹۷۱ مجموع فروش نظامی امریکا به ایران به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید. در طول این مدت رشد ایران در مقام یک «قدرت منطقه‌ای» با افزایش همکاری با دولت امریکا هماهنگ بوده است.» (۲۶)

در اوایل دهه ۱۹۷۰ و در چارچوب حمایت‌های همه جانبه شاه از امریکا، توان نظامی ایران به اندازه‌ای بود که می‌توانست به گونه یک جانبه، توازن نظامی و امنیتی منطقه را تحت تاثیر رفتار و نقش ملی خود قرار دهد. از سوی دیگر، ایران در اوپک نقش رهبری کننده‌ای را به دست آورده بود. تحلیل‌گران نفتی بر این اعتقادند که اگر تلاش‌های شاه انجام نمی‌گرفت و ضرورت‌های دکترین نیکسون برای تقویت ساختار دفاعی ایران ایجاب نمی‌کرد، قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ در حدود ۴۰۰ در صد افزایش پیدا نمی‌کرد.

افزایش توان نظامی و دفاعی ایران، منجر به تحقق هدف پیشین شاه مبنی بر عملی کردن «نقش ملی رهبر منطقه‌ای» برای ایران شد. بر این اساس گروه‌های منتقد سیاست خارجی شاه، عملکرد وی را در چارچوب نقش ملی و «سیاست ژاندارم منطقه‌ای» (Regional Policeman Policy) تحلیل می‌کردند. به موجب این سیاست، ایران وظیفه حمایت از کشورهای میانه‌رو عرب در برخورد با متحدین شوروی را دارا بود.

علیرغم چنین نقشی، کشورهای عربی از افزایش توان نظامی ایران در خلیج فارس و اقیانوس هند احساس نگرانی می‌کردند. اما امریکایی‌ها در صدد بودند تا سیاست حمایت از وضع موجود (Pro Status-Que) و غربگرایی در منطقه را از کانال ایران و رفتار سیاسی رژیم شاه به انجام رسانند. با توجه به این امر و با تاکید بر ماهیت دو ستونی دکترین نیکسون، روابط امنیتی و اقتصادی ایران و عربستان به گونه فزاینده‌ای افزایش یافت. اما در کنار همکاری‌های یاد شده، سطحی از رقابت منطقه‌ای بین دو کشور ایران و عربستان سعودی به وجود آمده بود.

«در دهه ۱۹۷۰، رقابت جدی بین ایران و عربستان در مورد سیاست‌های نفتی اوپک گسترش یافت. زیرا تاثیرگذاری بر اوپک منجر به کنترل منطقه غنی و استراتژیک خلیج فارس می‌گردید منطقه‌ای که روز به روز بر اهمیت آن افزوده می‌شد. دو کشور ایران و عربستان سعودی تصمیم داشتند تا سرمایه‌های مالی تازه خود را در سایر کشورهای منطقه به کار اندازند. در نتیجه، دو کشور به سایر واحدهای سیاسی کمک‌های مالی اعطا می‌کردند. ایران برای اعطای کمک‌های اقتصادی، توجه خود را بر ملاحظات امنیتی و استراتژیک قرار داده بود. بر این اساس دولت ایران در سال ۱۹۷۶ حدود ۷۵۲/۵ میلیون دلار کمک اقتصادی به سایر کشورهای در حال توسعه پرداخت نمود.» (۲۷)

رژیم شاه در تحقق نقش ملی خود، کشورهای مراکش، مصر، پاکستان و افغانستان را مورد حمایت مالی قرار می‌داد. اعطای این کمک‌ها در ازای نرمش‌های سیاسی و سیاست‌های همکاری جوانه کشرها اعطا می‌شد. به این ترتیب همان‌گونه که سیاست «جنگ برای امریکا اما توسط سایر بازیگران» (War by Proxy) مورد توجه برنامه‌ریزان سیاست خارجی امریکا و در چارچوب دکترین نیکسون بود، بازدهی اقتصادی و امنیتی ناشی از کمک‌های اقتصادی ایران نیز برای ایالات متحده تحقق پیدا می‌کرد. بر این اساس باید نتیجه عملی از اعطای کمک اقتصادی و نقش ملی ایران در چارچوب اهداف و منافع منطقه‌ای و بین‌المللی امریکا تبیین نمود. در نتیجه باید دستاورد بزرگ نقش ملی رهبر منطقه‌ای ایران در طی سالهای میانی دهه ۱۹۷۰ را ایجاد امنیت به وسیله دیگران (از جمله ایران) برای اهداف منطقه‌ای امریکا دانست. بنابراین باید اصطلاح «کمک اقتصادی، ایجاد امنیت و انجام جنگ‌های جانشینی» (Aids, Security and War by Proxy) را به عنان بازتاب عملی نقش ملی ایران در چارچوب جهت‌گیری غرب محور تلقی نمود.

ایران در چارچوب ایفای نقش رهبر منطقه‌ای با عراق که دارای جهت‌گیری رادیکال و ضد امریکایی بود، در اوایل دهه ۱۹۷۰ دچار ستیزهایی شد. این امر زمینه را برای مداخله ایران در مسایل قومیتی عراق و کاهش قدرت تاثیرگذاران آن کشور در حوادث منطقه فراهم آورد. تعارض ایران و عراق تا سال ۱۹۷۵ ادامه پیدا کرد. و در نتیجه آن «هوار بومدین» در آخرین جلسه سران کشورهای عضو اوپک اعلام کرد که توافق کلی بین دو کشور ایران و عراق برای پایان دادن به اختلافات حاصل گردیده است. (۲۸) اعلامیه مشترک ایران و عراق نیز در مارس ۱۹۷۵ منتشر شد. در این اعلامیه بر موضوعاتی از جمله احترام به تمامیت ارضی کشورها،

عدم تجاوز به مرزها و عدم مداخله در امور داخلی مورد تاکید قرار گرفت. در ضمن ادعاهای عراق نسبت به اروندرود نیز به فراموشی سپرده شد و تعیین حدود نوعی پیروزی محسوب می‌شد. زیرا به ادعاهای ارضی عراق پایان داده و زمینه تثبیت نقش رهبر منطقه‌ای برای ایران را ایجاد می‌کرد. کمکهای مالی ایران به کشورهای منطقه، زمینه را برای هژمونی منطقه‌ای ایران ایجاد نموده و از سوی دیگر رژیم شاه توانست در بین واحدهای محافظه کار منطقه‌ای به گونه‌ای فراگیر «پارگیری» نماید.

با توجه به روند یاد شده، ایران توانست کنترل نسبی خود را بر «منابع منطقه» اعمال نماید. این امر از طریق کنترل سازمان کشورهای تولید کننده و صادر کننده نفت به دست آورده بود. در همین روند، ایران گامی دیگر به پیش نهاد و کنترل خود را بر «بازیگران منطقه‌ای» اعمال نمود. این امر از طریق نفوذ سیاسی و قدرت نظامی ایران حاصل گردیده بود. برخی دیگر از کشورها نیز از مساعدت مالی شاه استفاده نموده و به این ترتیب وی را در اعمال سیاست‌های منطقه‌ای اش حمایت می‌کردند.

گام سوم برای تحقق نقش ملی رهبر منطقه‌ای را باید کنترل ایران بر حوادث منطقه‌ای تلقی نمود. از دیدگاه ایران هر گونه بی‌ثباتی منطقه‌ای باید با واکنشی همه جانبه روبه‌رو شود. شاه و سایر مقامات ایران اراده خود را برای مداخله‌گری منطقه‌ای بیان داشته بودند. مداخله‌گری بخش لا ینفك و امری ضروری برای رهبری منطقه‌ای ایران بود. به همین دلیل عربستان سعودی و برخی دیگر از واحدهای محافظه‌کار عربی از سیاست ایران انتقاد به عمل می‌آوردند. عربستان و عراق با تاکید بر مؤلفه‌های نگرش پان عربیسم و ضد ایرانی خود، هر گونه تحرك شاه در منطقه را با بدبینی تحلیل می‌کردند. آنها بر این اعتقاد بودند که شاه در صد اعمال سیستم امپراطوری خود می‌باشد.

علی رغم انتقادات انجام شده نسبت به رفتار سیاست‌خارجی شاه، وی به عنوان عامل موازنه‌گر منطقه‌ای در صدد بود تا ثبات محیطی را در منطقه خلیج فارس ایجاد نماید. روح الله رضانی، تحلیل‌گر مسایل مربوط به سیاست‌خارجی شاه بر این اعتقاد است که ایران در دهه ۱۹۷۰ خود را در برابر ثبات خلیج فارس متعهد دانسته، از این رو سیستم حاکم بر منطقه را مبتنی بر «صلح ایرانی (Iranianica Pax)» تحلیل نموده است. (۲۹)

ایران در راستای ایفای چنین نقشی به مقابله مؤثر با چپ‌گرایان «جبهه خلق برای آزادی خلیج عرب اشغال شده» مبادرت ورزید. این امر بر اساس موافقتنامه سری مارس ۱۹۷۲ با وزیر مشاور سلطان قابوس تحقق پیدا کرد. پیمان سنتو نیز از اقدام ایران حمایت به عمل آورده و در نتیجه آن، نیروهای ایرانی توانستند زمینه محیطی لازم را برای تحقق اهداف منطقه‌ای ایران فراهم آورند. از این مقطع زمانی به بعد ایران توانست بر «حوادث منطقه‌ای» نیز تاثیر بر جای گذاشته و زمینه را برای تحقق اهداف و نقش ملی خود فراهم آورد. به طور کلی ایران در دهه ۱۹۷۰ توانست نقش ملی رهبر منطقه‌ای را ایفا نماید. برای تحقق این امر توانست منابع منطقه‌ای را کنترل نموده، بر حوادث و رویدادهای منطقه تاثیر بر جای گذارد و فراتر از همه اینکه بازیگران منطقه‌ای را در چارچوب اهداف و سیاست‌های خود هماهنگ و بسیج نماید. روند یاد شده تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی و بر اساس مؤلفه‌های دکترین نیکسون تداوم یافت.

۱- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید.

۲- کرین برینتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ سوم (تهران: نشر نو، ۱۳۶۳) صفحات ۲۷۷-۲۴۰.

۳- مارک ج. گازیوروسکی، سیاست‌خارجی امریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱) صفحه ۱۱ و ۳۹.

۴- مشارکت امریکا و انگلستان در کودتا بر علیه دکتر مصدق، همواره مورد انتقاد رهبران جمهوری اسلامی ایران قرار داشته است. «مادلین آلبرایت» وزیر امور خارجه امریکا در نطق آشتی جویانه خود که در انجمن آسیا (Asia Society) نیویورک و در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۸ (۲۷ خرداد ۱۳۷۷) ایراد نمود، شکل‌گیری چنین شرایطی را ناشی از ضرورت‌های ساختاری نظام بین‌الملل دانست. وی در این رابطه (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بیان داشت:

« طی دهه‌های اولین جنگ سرد، امریکا در چارچوب استراتژی خود مبتنی بر مقابله با توسعه طلبی اتحاد شوروی، با ارائه کمک‌های عظیم نظامی و اقتصادی از رژیم شاه حمایت می‌کرد.

امریکا این اقدامات را به خاطر علایق مشترک استراتژیک به انجام می‌رساند. هر چند ما تلاش می‌کردیم تا از افزایش نفوذ نظامی‌های خودکامه در چهار گوشه جهان جلوگیری نماییم، اما بنا به مقتضیات و شرایط جنگ سرد، امریکا به اتخاذ سیاستها و انجام

فعالیت‌هایی مبادرت ورزید که موجبات رنجش و ناخشنودی بسیاری از ایرانیان را فراهم آورد. اکنون با امعان نظر به گذشته‌ها می‌توان واکنش آنها را درک نمود. اما حالا دیگر دیگر جنگ سرد پایان یافته و زمان آن فرا رسیده که دوران مزبور را پشت‌سر نهیم.»
برای اطلاعات بیشتر می‌توان به منبع ذیل مراجعه نمود:

.Press, 17 June 1998, Page 9 Madlin Albright, Text: Albright Speech to The Asia Society, Ministry of State

۵- کی. جی. هالستی، میانی تحلیل سیاست‌بین الملل، ترجمه بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم سری، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳) صفحه ۵۴۹.

۶- editedin: Neither East Nor West: Iran, , Richard W. Cottam, U.S and Soviet Responses To Islamic Political Militancy - 6
(.New Haven and London: Yale University Press, 1990) P.267) ,The Soviet Union andThe United States